

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبانی فرهنگی آن در ادبیات فارسی (مطالعه موردی: استعاره عشق جنگ است)

جهاندوست سبزعلیپور* / راضیه رستمی جوریبی**

چکیده

استعاره در مفهوم‌سازی و در نحوه درک افراد، نقش مهمی را ایفا می‌کند و امروزه به‌عنوان یکی از ابزارهای تشکیل‌دهنده نظام شناختی انسان محسوب می‌شود. با بررسی استعارات در هر زبانی می‌توان تا حدی به اندرون ذهن کاربران آن زبان راه یافت. به‌سختی می‌توان باور کرد عشق که لطیفه‌ای روحانی و عاطفی و مطلوب همه افراد و ملت‌هاست، به چیزی چون جنگ انگاشته شود که منفور همگان است؛ اما در ادبیات فارسی چنین استعاره‌هایی وجود دارد. هدف از این مقاله، بازخوانی و انعکاس استعاره‌های عشق در قالب واژگان جنگ، در دو اثر ادبی (غزلیات) عطار و عراقی است. نتایج حاصل از این مقاله، استفاده از گستره واژگانی حوزه جنگ و انطباق و وام‌دهی آن به حوزه عشق را ثابت می‌کند. جایگزینی و انتزاع‌زدایی واژگان این حوزه، اندیشه‌های پنهان صاحبان اثر و نیز تبعیت این خرده‌نگاشت‌ها را از یک کلان‌استعاره مفهومی «عشق انسان است»، نشان می‌دهد. نمونه این استعاره‌ها به‌قدری در ادبیات فارسی پربسامد است که گویا بدون یاری از حوزه مادی جنگ نمی‌توان چیزی از حوزه معنوی عشق بیان کرد.

کلیدواژه: زبان‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی، مفهوم‌سازی استعاری، حوزه مفاهیم عشق، حوزه مفاهیم جنگ.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت (نویسنده مسئول) sabzalipor@gmail.com

**دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۲/۲۲ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۰۷/۱۰

۱. مقدمه

زبان‌شناسی شناختی، استعاره را از کارآمدترین ابزارها برای مفهوم‌سازی دانسته است و ادبیات، یکی از حوزه‌هایی است که در آن، استعاره‌های مفهومی به راحتی قابل‌رؤیت هستند. در ادبیات فارسی، مفاهیم فراوانی وجود دارد که برای بیان آن‌ها به استعاره نیاز است. یکی از این مفاهیم پربسامد و به‌نوعی پربسامدترین آن‌ها مفهوم عشق است؛ استعاره تقریباً عجیبی در ادبیات فارسی به وجود آمده که به «عشق جنگ است» اعتقاد دارد. در ظاهر، باور آن کمی سخت به نظر می‌رسد؛ اما شواهدی که در ادب فارسی وجود دارد، وجود چنین مفهوم‌سازی‌هایی را اثبات می‌کند. گویا طبق یک سنت ادبی، بدون استفاده از حوزه جنگ، سخن گفتن و سرودن از عشق، غیرممکن است. مفاهیم عشق در یک مدل استعاری و به‌عنوان یک الگوی ثابت شده در قالب مفاهیم جنگ بیان می‌شوند. در این میان، عبارات استعاری زیادی هستند که به‌خودی‌خود با موضوع مرتبط نیستند؛ ولی در ساختار کلی مدل، باعث ساماندهی و ساده‌سازی می‌شوند تا درک بهتری از مفهوم انتزاعی عشق صورت گیرد.

این پژوهش، بخشی از یک تحقیق بزرگ است که در آن نمودهای استعاره «عشق جنگ است» در غزلیات عطار، عراقی، سعدی و حافظ بررسی شده است؛ اما در این مقاله فقط مثال‌هایی از عراقی و عطار ذکر می‌شود. پرسش اصلی این تحقیق آن است که چگونه و با چه ابزارهای زبانی، جنگ توانسته قلمرو ادراکی عشق را پوشش دهد؟

۲. پیشینه تحقیق

آرتونی^۱ (۱۹۷۹) با مجموعه مقالاتی به نام «استعاره و اندیشه»، در طرح این نظریه پیشرو بوده و کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم، حاصل نظریات لیکاف و جانسون^۲ و ویرایش همان مقالات است که به چاپ رسیده است. لیکاف این کتاب را

1. Andrew Drtony.
2. Lakoff, G. & M. Johnson.

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۳۵

در سال ۱۹۸۰ منتشر کرد. چهارده سال بعد، زمانی که لیکاف کتاب را با ویرایش دوم به چاپ رسانید، نظریه استعاره مفهومی خود را در فصل جدیدی با عنوان «نظریه معاصر استعاره» مطرح کرد و به آن کتاب افزود (هاشمی و قوام، ۱۳۹۱: ۱۴۷). در ایران نیز مبحث استعاره مفهومی مورد توجه قرار گرفت و تحقیقاتی در این زمینه انجام شده است که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود: گلفام و یوسفی‌راد (۱۳۸۱) در مقاله «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، به معرفی زبان‌شناسی شناختی و نقش استعاره در این رویکرد پرداخته، حوزه‌های تحقیق در این رویکرد و ارتباط آن با رویکرد معناشناسی شناختی و زبان‌شناسی ضد‌زایشی را مطرح می‌کنند. هوشنگی و سیفی پرگو (۱۳۸۸) در مقاله «استعاره مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی» ضمن تعریف استعاره مفهومی و تحلیل استعاره‌های جمع‌آوری شده در حوزه‌های مفهومی قرآن، همچون بدن، حیوانات، گیاهان و...، آن‌ها را بر مبنای اصولی نظیر مفهومی‌بودن، فراگیری، یک‌سویگی و ضرورت، تبیین و تشریح می‌کنند. بهنام (۱۳۸۹) در «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس» به جمع‌آوری خرده‌استعاره‌های نور در دیوان شمس پرداخته و کلان استعاره «معرفت نور است» را به‌عنوان دیدگاه مولانا درباره مفهوم نور در قالب‌های وجود، خدا، انسان کامل، خوراک و... نشان داده است. کریمی و علامی (۱۳۹۲) در مقاله «استعاره مفهومی در دیوان شمس بر مبنای حس کنش خوردن»، استعاره عرفان خوراک است را در دنیای مولانا بیان کرده است. زرین‌فکر و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله «استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد» مفاهیم حوزه رویش، نظیر گیاهان و رویدنی‌ها را ساماندهی کرده و نگاشت مرکزی «هستی و وجود، گیاه است» را در این متن عرفانی به تصویر کشیده‌اند تا مفاهیمی چون خدا، جهان و انسان را بر اساس فرضیه ضرورت (در نظریه جدید) قابل درک کنند.

درمورد کلان‌استعاره «عشق جنگ است»، در غزلیات عطار و عراقی تاکنون پژوهشی به صورت مستقل، صورت نگرفته است.

۳. از استعاره سنتی تا استعاره جدید

در عصر اخیر، زبان‌شناسان غربی همچون لیکاف و جانسون و شارحان نظریات آن‌ها چنان وانمود کردند که گویا قبل از آن‌ها استعاره فقط ابزاری ادبی برای تزئین گفتار پنداشته می‌شد. به‌عنوان مثال، جورج لیکاف معتقد است «در نظریه‌های کلاسیک زبان، استعاره، موضوعی زبانی تلقی می‌شود، نه موضوعی مربوط به اندیشه» (لیکاف، ۱۳۸۳: ۹۶). همچنین در مورد استعاره نوشته‌اند: «به‌طور خلاصه، دیدگاه کلاسیک به‌رغم تقسیم استعاره به انواع مختلف و در نظر گرفتن کارکردهای گوناگون برای آن، در نهایت، استعاره را دارای یک کارکرد اصلی که همان شکوهمندسازی و پیرایه‌بندی گفتار و نوشتار است، می‌داند. کارکردی که می‌تواند سیاق کلام را از سطح عادی و معمول زبان فراتر برد» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۲)؛ در حالی که نظر دانشمندان مسلمان و ایرانی، مانند عبدالقاهر جرجانی و تفتازانی و دیگران غیر آن است. «جرجانی علاوه بر آنکه کارکرد استعاره را تزئین صرف نمی‌داند، حتی انواع سخن را نیازمند استعاره قلمداد می‌کند. این سخن او در تعارض با نظر زبان‌شناسان شناختی است که بر این باورند که استعاره در دیدگاه سنتی، تنها خاص زبان ادبی و شعر است. همچنین ابوهلال عسکری در الصناعتین، پنج کاربرد را برای استعاره بیان می‌کند: ۱. روشن‌ساختن معنی؛ ۲. تأکید؛ ۳. مبالغه؛ ۴. ایجاز؛ ۵. آراستن و تزئین سخن (الصناعتین، ص ۲۷۴). بر این اساس می‌توان گفت آراستگی و تزئین تنها یکی از کاربردهای استعاره در بلاغت سنتی است. این نکته نیز جای تأمل دارد که بلاغیون فارسی و عربی در آثار خود ادعا نکرده‌اند که استعاره صرفاً به زبان ادبی تعلق دارد» (آقاحسینی و همتیان، ۱۳۹۴: ۲۳۹-۲۴۰). هاوکس^۱ نیز استعاره را عمدتاً شیوه‌ای برای دورشدن از زبان متعارف معرفی کرده است، چنان‌که ارسطو میان کاربرد متعارف و منثور کلمات و کاربرد متمایز و شاعرانه آن‌ها تفاوتی ذاتی قائل شده است. او در تمام نوشته‌هایش در باب استعاره، آن را به‌منزله جداسدن از شیوه‌های متعارف زبان می‌داند (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۹).

1. Terence Hawkes.

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۳۷

تا قبل از این، بُعد بلاغی استعاره بیشتر مدنظر بود؛ اما امروزه شاهد حضور همیشگی و ناخودآگاه استعاره در زندگی روزمره خود هستیم. «استعاره یک پدیده با توزیع گسترده است که تمامی واقعیت فرهنگی ما - اعم از فرهنگ مادی و رویدادهای فیزیکی - را در بر می‌گیرد و بدون استعاره ما نمی‌توانیم از جهان خود سر در بیاوریم» (کوچش، ۱۳۹۶: ۴۸۰). در تعریف جدیدی که از استعاره مفهومی ارائه می‌دهند، ما با دو حوزه یا قلمرو از مفاهیم سروکار داریم که به کمک یکی از حوزه‌ها، بنای عینیت و شناخت را (که جزء لاینفک حوزه ملموس است) بر حوزه دیگر (که مفاهیمی انتزاعی و ناشناخته‌ها را در بر می‌گیرد) می‌گذاریم. به حوزه عینی، «مبدأ» و به حوزه ذهنی، «مقصد» گفته می‌شود. البته ارتباط بین این دو حوزه به شکل گزاره نمود می‌یابد که «نگاشت» نامیده می‌شود. به تمایزها و شباهت‌هایی که بین دو حوزه وجود دارند نیز «تناظر» گفته می‌شود که این اصطلاح از حوزه ریاضی «متناظر» عاریت گرفته شده است (زرین‌فکر و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۳۹).

«نگاشت‌ها درحقیقت، همان قیاس‌ها هستند که به‌صورت گسترده در قالب جملاتی خبری و اسنادی بیان می‌شوند و حوزه مفاهیم را مطرح می‌کنند، نه نمودهای آن را... در هر الگوی استعاری، نگاشت نباید ساختارهای مربوط به پیکره‌بندی هدف را برهم بزند و تغییر بدهد» (موسوی، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در زبان فارسی، «استعاره انسان گیاه است» را می‌توان به‌عنوان شاهدهی بر ادعای خود در چندین تناظر ذکر کرد:

فلانی در همین آب و خاک ریشه دارد.

بچه، بادام است و نوه، مغز بادام.

بچه‌ها میوه و ثمره زندگی هستند.

بیدی نیستم که از این بادها بلرزم.

فرزند صالح گلی از گل‌های بهشت است.

چقدر پژمرده شدی!

۴. انواع استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون استعاره‌های مفهومی را از لحاظ ویژگی‌های حوزه مبدأ به استعاره‌های ساختی، جهتی و هستی‌شناختی تقسیم‌بندی کرده‌اند. درک استعاره ساختی بر مبنای امکان درک حوزه مقصد بر اساس حوزه مبدأ ساماندهی و قالب‌بندی می‌شود. استعاره‌های جهتی، مواردی همچون بالا، پایین، عمق و سطح را با استفاده از واژه‌هایی خاص مفهوم‌سازی می‌کنند که آن واژه‌ها به‌نوعی با فیزیک بدن ما در ارتباط هستند. دسته‌ای دیگر از استعارات، مواردی را مفهوم‌سازی می‌کنند که مستقیماً به بدن ربطی نداشته، ریشه در مفاهیم ذهنی، همچون احساسات و عواطف دارند. در استعاره هستی‌شناختی، مفاهیم ذهنی به‌صورت جسم، شیء، ظرف یا انسان در نظر گرفته می‌شود که دارای قابلیت‌های فیزیکی و انسانی است. انسان‌نگاری، یکی از در دسترس‌ترین حوزه‌های مبدأ است که ما از آن برای درک بهتر مفاهیم غیرملموس استفاده می‌کنیم. اما لیکاف و ترنر^۱ طبقه دیگری از استعاره‌های مفهومی را نیز مطرح کردند که برخلاف استعاره‌های ذکرشده، حوزه مفاهیم در اینجا کاربردی ندارد؛ استعاره تصویری و کلان‌استعاره. در استعاره تصویری، با دو تصویر روبه‌رو هستیم که تصویر اول، ساختار خود را بر تصویر دوم یا حوزه مقصد منتقل می‌کند، به‌طوری‌که ویژگی‌های تصویر حوزه مقصد برجسته‌تر و پُر نمودتر از حوزه مبدأ نشان داده می‌شود. در کلان‌استعاره که به استعاره گسترده و بسط‌یافته نیز معروف است، شاهد استعاره‌هایی خرد و کوچک، در سراسر یک متن یا نوشته هستیم که همه آن‌ها از یک استعاره واحد و بزرگ سخن می‌گویند.

۵. مفهوم‌سازی استعاری عشق به‌مثابه جنگ

همچنان که ذکر شد، استعاره‌ای در ادبیات فارسی شکل گرفته که در آن، عشق با جنگ و اعمال جنگی مفهوم‌سازی شده و در ذهن ادبی ما ایرانیان نشسته است. شاید

1. Turner.

در خوانش و نگاه اول، ذهن عادت کرده ما به مفاهیم عشق، این را نپذیرد؛ اما با کمی دقت به شیوه مفهوم‌سازی این لطیفه روحانی و معنوی، متوجه می‌شویم که عشق در بهترین حالت، نوعی جنگ بین عاشق و معشوق پنداشته شده است. برای اثبات این استعاره، غزلیات چهار تن از شعرای معروف ادبیات فارسی مطالعه شده تا با بررسی شواهدی از این اشعار عاشقانه و عارفانه که در قالب غزل بیان شده‌اند، این ریزاستعاره‌ها و نگاشت‌های آن استخراج شود.

از مجموع واژه‌ها و اصطلاحات حوزه جنگ که به غزل راه پیدا کرده‌اند، تنها به بررسی چند بخش خاص در این فصل می‌پردازیم. برای دستیابی به مفهوم عشق، در غزلیات عطار و عراقی، از طریق شناسایی استعاره جنگ، شواهد بسیاری از غزلیات این دو شاعر استخراج شده که نمونه‌هایی در دسته‌بندی زیر ذکر و بررسی خواهند شد:

۱. ترفندها و شگردهای جنگ؛

۲. صفات و اعمال جنگی (عاشق و معشوق)؛

۳. افراد جنگ؛

۴. ابزار آلات جنگی.

محدودیت صفحات مقاله باعث شد که گاه تعدادی از ابیات به صورت افقی یا تک‌مصرع نوشته شوند تا بتوان از استعاره‌های ریز بیشتری برای اثبات کلان‌استعاره «عشق جنگ است»، شاهد مثال ذکر کرد.

۵-۱. ترفندها و شگردهای جنگ

منظور از ترفندها در این بخش، راه‌ها و روش‌هایی است که در جنگ برای غلبه بر دشمن استفاده می‌شود و از حوزه جنگ وارد حوزه عشق شده‌اند. این مجموعه ترفندها و شگردها به گونه‌ای برای بیان مفاهیم انتزاعی عشق به خدمت گرفته شده‌اند که خواننده فکر می‌کند عشق خود از فروع جنگ است. اصطلاحات و تعابیر به کاررفته در این بخش، شامل موارد زیر است: «زهر دادن، جادو کردن، طلسم کردن، غوغا و آشوب کردن، شورش کردن، نیرنگ کردن، آتش افکندن، به چاه افکندن، دام

نهادن، غارت/ تاراج کردن، به یغما بردن، شیبخون زدن، فتنه انگیزختن، فریب دادن و کمین کردن). این مقدار از تعابیر جنگی که در ادبیات فارسی برای بیان مفهوم عشق به کار رفته، شاهدهی است که در زبان فارسی عشق با جنگ مفهوم سازی شده و بدون پرداختن به این حوزه، شاید شناخت عشق هم کمی سخت باشد. در ادامه، شواهدی از ادبیات فارسی برای تعدادی از این موارد ذکر می شود.

کمین کردن: چون از کمال غیرت بر جان کمین گشایی... (عطار: ۶۲۸)، سپاه عشق تو از گوشه ای کمین بگشود... (عراقی: ۴۵).

فریب دادن: در هر خم زلف دل فریبش / صد عالم کافری نهانی (عطار: ۶۰۷)، ... فریب چشم تو تا چند خون من ریزد؟ (عراقی: ۷۸).

فتنه انگیزختن، افکندن: نه گفته ای کزین پس، فتنه نخواهم انگیزخت / پس طره نیز مفشان، گر فتنه می نشانی (عطار: ۶۰۶)، ... هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت (عراقی: ۴۴)، فتنه هایی که زلفش برانگیزد... (همان: ۸۹).

شیبخون زدن: تا خط آوردی به خون عاشقان / چُست از بهر شیبخون آمدی (عطار: ۵۷۷)، ... همه کارش شیبخون می نماید (عطار: ۳۵۵).

دام یا شست نهادن: دام مشکین می نهی عطار را / تا به دام مشکش از افسون گُشی (عطار: ۵۹۱)، در هر سر موی زلف شست... (همان: ۵۲۸)، کی در آویزم به دام زلف یار؟... (عراقی: ۵۵۱)، دلی را تا به دست آرند، هر دم / سر زلفین خود را دام کردند (همان: ۸۶).

به چاه افکندن: ... دل برده و جان به چاه افکنده (عطار: ۵۶۰)، یوسف گمشده ما را بین / کاندر آن چاه زرخدان چه خوش است (عراقی: ۶۳).

آتش افکندن: ... سلطان عشقت آتشی اندر جهان انگیزخته (عطار: ۵۴۹)، ... آتشی در عقل و جان افکنده ای (عراقی: ۵۶۶).

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۴۱
مکر، حيله، نيرنگ کردن: کمتر سوز اگر نه فاش کنم / مکر تو چند مکر
سریسته (عطاری: ۵۵۱)، اگر جانم به لب آید عجب نیست / به حيله نیم‌جانی چند پاید؟
(عراقی: ۹۱).

جادو کردن، طلسم کردن: آب رُخ‌م بر ز دو جادوی پرفریب / قوت دلم بده
ز دو یاقوت جان‌فزای (عطاری: ۵۶۹)، چشم جادوش آتشی در زد... (همان: ۱۵۴)، چه
سحر کرد ندانم دو چشم جادوی تو؟ / که از نظارگیان ناله و فغان برخاست (عراقی:
۶۱).

همان‌طور که ذکر شد، مصادیق فوق از حيله‌های جنگی هستند که هرکدام
باتوجه به موقعیت‌های خاصی که سرباز یا لشکر در آن قرار می‌گیرد، قابلیت
اعمال‌شدن دارند. در این اشعار، عشق، جنگ فرض شده است و معشوق برای پیشبرد
اهداف خود، مانند جنگجویان واقعی از این شگردها استفاده می‌کند.

نگاشت‌های استعاره فوق به شرح زیر است:

عشق کمین کردن است.	عشق فریب دادن است.	عشق غارت کردن است.
عشق فتنه‌انگیختن است.	عشق شیخون زدن است.	عشق دام‌نهادن است.
عشق به چاه افکندن است.	عشق آتش افکندن است.	عشق مکر کردن است.
عشق جادوگری است.		

موارد فوق، خود استعاره‌های مفهومی خرد و گسترده‌ای هستند که با جمع‌آوری
آن‌ها می‌توان به کلان‌استعاره «عشق ترفند است» دست یافت. این امر نشان‌دهنده
گسترده‌شدن استعاره مفهومی «عشق انسان (یا سلطان) است» می‌باشد. تمامی
نگاشت‌های فوق، از ویژگی‌های فکری و عقلی انسان بهره‌گرفته‌اند که برای تسلط و
دوام قدرت و سلطنت یا حکومت، از چنین اعمالی استفاده می‌کند. به‌طورکلی،
می‌توان طبق این استعاره، معشوق را انسان، کشور و زمینی فرض کرد که عاشق با
ترفندهایی قصد گشودن و تسخیر آن را دارد. در این فرض باید نگاهی به استعاره‌هایی

انداخت که تسخیر زمین و سرزمین و کشور را با فعل یا مصادر استعاری «تجاوز کردن به حریم» ذکر می کنند.

۲-۵. صفات و اعمال جنگ

در این بخش، اعمال و صفاتی که مربوط به عاشق و معشوق یا غالب و مغلوب است، ذکر می شود. نمونه های زیر مربوط به صفات و اعمال جنگ معشوق است. در ادامه، در بخشی دیگر صفات مربوط به عاشق ذکر خواهد شد.

۲-۵-۱. صفات و اعمال جنگ (معشوق)

فعل ها و صفت هایی که در حوزه جنگ استفاده می شوند، به حوزه عشق نیز وارد شده اند. البته در این قسمت، نمونه هایی از افعال و صفات مربوط به شخص پیروز که در حوزه عشق همان معشوق است، بیان می شود. در ادبیات فارسی، معشوق را با جنگجو مفهوم سازی کرده اند؛ بدین شکل که اغلب ویژگی های یک مبارز قهار در جنگ را به او نسبت داده اند؛ مانند: «خون خوار و خون ریز بودن، داغ نهادن، سرکشی کردن، سوزاندن، خون آلود کردن دست، تیغ یا شمشیر زدن، نیزه زدن، به دار کشیدن، پیمان شکنی کردن، وعده دادن، دست بستن، غارتگری کردن، دشنام دادن، فحش و ناسزا گفتن، ستیز کردن، جنگیدن، مورد هدف قرار دادن، تاختن، تیرباران کردن، عذاب و آزار و شکنجه دادن، سر، دست و پا بریدن و آماده حمله بودن». در زیر برای تعدادی از موارد فوق، شواهد شعری ذکر می شود:

خون خوار و خون ریز بودن: این صفات، از ویژگی های یک سرباز یا جنگجوست؛ البته در این بخش، تمام افعال و اعمال دربرگیرنده خون، مانند خون ریختن، کشتن، نیم کشته، به خون درافکندن، خون ریزی و... نیز مورد نظر هستند.

دشنه او تشنه خون است باز لاجرم خون ریز و خون خوار آمده است

(عطارد: ۱۶۴)

برخاست شوری در جهان از زلف شورانگیز تو

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبانی فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۴۳

بس خون که از دل‌ها بریخت آن غمزه خون‌ریز تو

(عطار: ۵۳۶)

هر زمان از غمزه خون‌ریز تو بر دل من صد شیخون است باز

(عراقی: ۱۰۵)

داغ نهادن: داغ نهادن رسمی بوده که در قدیم با علامتی آهنین انجام می‌شد؛ بدین صورت که فلز در آتش‌گداخته، بر یکی از اندام‌های انسان یا حیوان به‌عنوان برده، اسیر یا مایملک گذاشته می‌شد تا جزء تملک و دارایی به حساب آید و سریع‌تر شناخته شود. برای شکنجه نیز گاهی از داغ نهادن استفاده می‌شده است.

تا کی از زنجیر زلف تافته داغ گه بر جان و گه بر تن نهی

(عطار: ۶۲۱)

زان غرقه خون گشت تن لاله که او را آن داغ سیه بر دل خون‌خوار نهادند

(همان: ۳۱۴)

سوزاندن: در زیرمجموعه سوزاندن، افعال و صفاتی آمده که دربرگیرنده آن

است؛ مانند: سوختن، بسوز، آتش زدن، سوخته و... در برخی جنگ‌ها، به‌دلیل استفاده از تیرها و منجنیق‌های آتشین، افراد لشکر دچار سوختگی می‌شدند.

به عتاب گفته بودی که بر آتشت نشانم چو مرا بسوخت عشقت چه بر آتشم نشانی (عطار: ۶۰۵)
ور سوختن من است رایست من ساخته‌ام، بسوز و بگداز (عراقی: ۱۰۵)

تیر، تیغ یا شمشیر زدن، نیزه زدن: چو بر جانم زنی شمشیر عشقت / تمامم کن که رندی ناتمامم (عطار: ۴۶۱)، معشوق چو شمشیر جفا برکشد از خشم / عاشق چه کند گر سر خود پیش ندارد (عراقی: ۶۹).

پیمان‌شکنی کردن: در زیرمجموعه پیمان‌شکنی کردن، سست‌پیمان، عهدشکن، کج‌پیمان و... قرار دارد. یکی از عوامل بروز جنگ، پیمان‌شکنی است که معشوق نیز این صفات را داراست:

گفتی به درست عهد کردم / صد عهد چنین شکسته داری (عطار: ۵۸۲)
مرا با توست پیمانی، تو با من کرده‌ای عهدی

شکستی عهد، یا هستی بر آن پیمان؟ نمی‌دانم

(عراقی: ۱۲۹)

غارت کردن: غارتگری، هم جزء افعال جنگ و هم جزء شگردها و ترفندهای جنگی است. معشوق، اغلب در ادبیات فارسی غارتگر توصیف می‌شود. ای یک کِرشمه تو، غارتگر جهانی... (عطار: ۶۰۰)، دل شوریدگان چو غارت کرد... (همان: ۱۹۹)، ... جان و تن و هر چه بود جمله به یغما گرفت (عراقی: ۵۸)، ... حُسن او چون دست در یغما نهاد (همان: ۶۱).

دشنام دادن، فحش و ناسزا گفتن: فحش و دشنام گفتن در جنگ‌های قدیم بیشتر به صورت رجزخوانی‌هایی انجام می‌گرفت و در بین هماوردها ردوبدل می‌شد که امروزه جزء جنگ سرد است.

هر که از لب او سؤال کرده / صد دشنامش جواب داده (عطار: ۵۵۳)، ای دوست تو مرا همه دشنام می‌دهی / من می‌کنم دعای تو، این نیز بگذرد (عراقی: ۷۲).

تیرباران: تیرباران کردن سپاهیان دشمن توسط گروه تیراندازان در جنگ، یک روش جنگی برای حمله کردن است. معشوق نیز از چشمان خود برای تیرباران کردن عاشق استفاده می‌کند:

چون ز چشم تیرباران در رسید / طاق افتادیم از ابروی تو (عطار: ۷۰۱)، تیربارانی که چشمت می‌کند / بر دلم پیوسته از ابروی توست (همان: ۱۶۲).

نگاشت‌های استعاره‌های مفهومی فوق را به شرح زیر می‌توان نوشت:

عشق خونریزی است. / عشق داغ نهادن است. / عشق سوزاندن است.

عشق شمشیر زدن است. / عشق پیمان شکنی است. / عشق غارتگری است.

عشق ناسزا گفتن است. / عشق تاختن است. / عشق تیرباران کردن است.

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۴۵

آنچه از مجموع این موارد می‌توان دریافت آن است که معشوق همچون سلطانی مقتدر یا جنگجویی مسلط در میدان جنگ بر عاشق پیروز شده، بر او داغ عشق می‌نهد. گاهی نیز او را در کمند عشق اسیر کرده، پیمانی را که با او بسته، پاره می‌کند. لحظه‌ای تیر می‌اندازد و خون عاشق را می‌ریزد و در وقتی دیگر تیغ بر گردن او می‌نهد. در همه این‌ها عاشق، صبر پیشه می‌کند و پذیرای شکست است؛ چون قلب شکسته، دل خونین و پاره‌پاره و داغ‌دیده در مذهب عشق، به صدها دل درست و نشکسته می‌ارزد. به قول سعدی:

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صدهزار درست (سعدی)
به‌طور کلی، زبان فارسی توانسته مفاهیم دل‌سردی، کم‌محبتی، بی‌وفایی، زجر دادن عاشق، هجران و فراق، کم‌اعتنایی به عاشق و مفاهیم دیگر انتزاعی و معنوی عشق را به کمک واژه‌هایی از حوزه مادی و ملموس جنگ بیان کند و به گونه‌ای این امر در ذهن و به تبع آن در زبان گویندگان زبان فارسی نشسته است که از آغاز پیدایش ادب فارسی در قرون اولیه اسلامی تا به حال، این استعاره در حال مفهوم‌سازی و آسان‌سازی مسائل پیچیده و نگفتنی عشق است. در شعری منسوب به ابوسعید ابوالخیر (د ۴۴۰ ق) و به روایتی، رابعه قزداری که تقریباً مربوط به هزار سال پیش است، عشق، کمندی فرض شده است:

عشق او باز اندر آوردم به بند
کوشش بسیار نامد سودمند
توسنی کردم، ندانستم همی
کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

۲-۲-۵. صفات و اعمال جنگ (مختص عاشق)

در این قسمت، صفات و اعمال جنگی مربوط به عاشق بیان شده که طرف مغلوب جنگ است.

در خون غلتیدن: بس که خفتند عاشقان در خون... (عطارد: ۶۲۳)، بماند واله و حیران میان خاک و خون غلتان... (همان: ۱۲۱)، ... بین تا چشم خون‌افشان که دارد؟ (عراقی: ۷۱)، میان خاک و خون غلتان چو او صد مبتلا داری (همان: ۱۶۴).

نعره و فریاد کردن: ... پیش نثار رُخت نعره‌زنان آمده (عطار: ۵۵۷)، ... تا کُنم یک دم فغانی بی تو من (همان: ۵۲۵)، ای دل اندر عشق غوغا چون کنی... (همان: ۶۱۱)، ... کس نیست کز خروش منش نیست آگهی (عراقی: ۷۲).

نگاشت‌هایی را که از مجموعه اشعار مربوط به اعمال عاشق به دست آمده، می‌توان چنین نوشت:

عشق زخمی شدن است.

عشق کشته شدن است.

عشق ناله کردن است.

عشق گناه کردن است.

عشق ناله و فریاد کردن است.

از آنجا که استعاره عشق، از نوع استعاره‌های چند تناظری است و برای بیان مفهوم استعاری خود از چندین حوزه و منبع حسّی استفاده می‌کند تا بتواند هدف انتزاعی خود را بهتر توصیف و تفسیر نماید، در این بخش، شاهد استفاده از چندین حوزه برای بیان عشق هستیم. در اصل، این نگاشت‌های جزئی، برای هم‌پوشانی حالت عشق در عاشق به وجود آمده که بر پایه تجربیات انسان‌ها شکل گرفته‌اند؛ پس این تجربه‌ها می‌توانند در حیطه جسمی، فردی، فرهنگی و اجتماعی نیز باشند. همه این مصادیق از انسان‌انگاری عشق (عشق انسان است)، سرچشمه گرفته تا بتواند علاوه بر ویژگی‌های انسانی، مثل گفتن و شنیدن، خصوصیات دیگر حتی عکس‌العمل‌های عاشق را در مقابل معشوق، در قلمرو جنگ پوشش دهد.

۳-۵. افراد جنگ: منظور از افراد جنگ، نظامیان در جنگ، مانند سرباز سواره،

پایه، نگهبان، دیده‌بان، پاسبان، کمان‌دار، تیرانداز و... هستند. در ادبیات فارسی کلمات «ترک» و «هندو» نیز گاه به معنای سرباز و غلام آمده است؛ چون در دوره‌ای از تاریخ، عده‌ای از آنان را برای نگهبانی مرزهای ایران به کار می‌گرفتند. همچنین در

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۴۷

ادبیات فارسی معشوق، خود فرمانده جنگی است که خیل عظیمی از سپاه در اختیار دارد، گاهی مژه‌هایش هر کدام لشکری می‌شوند جرّار که با عاشق در حال جنگ‌اند، گاهی ابروی او با تیر، عاشق را پس می‌زند و گاه گیسوانش کمنداندازی کرده، عاشق را به بند می‌کشند. در همه این حالات، رابطه عاشق و معشوق، نه تنها صحنه‌های جنگ را به ذهن نزدیک می‌کند، بلکه نمایشی از صحنه جنگ است که مخاطب شعر به تماشایش نشسته است.

روی بگشاد تا زهر مویم / صد نگهبان و دیده‌بان برخاست (عطار: ۱۵۳)، جانا نبرم جان ز تو زیرا که تو ترکی / و ابروی تو در تیر زدن سخت کمان است (همان: ۱۸۸)، تُرک من، ای من غلام روی تو / جمله تُرکان جهان هندوی تو (عراقی: ۵۱)، میان خاک و خون افتاده حیران / زهر جانب دو صد خون‌خوار بینی (عراقی: ۱۸۰).

لشکر: چو پشت لشکر حسن است روی صف‌شکنش / اگر به عمد کنم قصد لشکری رسدش (عطار: ۲۶۶)، بر بتان چین و ترکان چگل / از کمال حسن لشکر می‌کشی (عطار: ۶۹۹)، لشکر عشق باز بیرون تاخت / قلب عشاق را شکست افتاد (عراقی: ۲۱۱).

سپاه: جان عطار از سپاه سرّ عشق / در دو عالم شد سپهد والسلام (عطار: ۵۰۰)، زلف پریشان‌شکنش کرده باز / کرده پریشان، شکنش صد سپاه (عطار: ۵۴۷)، چشمش به صف مژه به یک مویش / با خیل و سپه ز راه برگیرد (همان: ۲۶۷)، سپاه عشق تو از گوشه‌ای کمین بگشود / هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت (عراقی: ۴۵).

خیل: چشمش به صف مژه به یک مویش / با خیل و سپه ز راه برگیرد (عطار: ۲۳۶)، روز به شب نمی‌رسد تا ز خیال زلف او / بر دل من ز چارسو خیل بلا نمی‌رسد (عطار: ۲۹۹)، خیل حسن تو ملک جهان بگرفت... (عراقی: ۲۶۰).

صف‌شکن: همیشه در جنگ‌ها گروهی از نیروهای لشکر برای رفع بعضی از موانع و باز کردن مسیری برای رسیدن به قلب دشمن، پیشتاز می‌شوند تا علاوه بر حمله کردن به صفوف دشمن و پراکنده کردن آن‌ها، مقدمات ورود لشکر اصلی را فراهم آورند.

... گه به مژگان صف ختن شکنی (عطار: ۶۱۱)، چو پشت لشکر حُسن است روی
صف شکنش (همان: ۳۲۹)، فتور غمزۀ تو صد هزار صف بشکست / که در میانه یکی
گرد بر نمی خیزد (عراقی: ۷۸).

سپهبد: سپهبد در معنای سردار لشکر، جزء بالاترین رده‌های نظامی است که در
رتبه بعد از امیر قرار دارد.

جان عطار از سپاه سرّ عشق / در دو عالم شد سپهبد والسلام (عطار: ۴۰۹)، در پیش
رخت پیاده گشته / از بهر سجود شهسواران (همان: ۵۱۰).

برای این بخش می‌توان نگاشت‌هایی به شرح زیر نوشت:

معشوق سرباز حمله کننده است. معشوق امیر سپاه است.

معشوق سپاه جنگی است. معشوق کمان‌دار جنگی است.

معشوق دیده‌بان است. معشوق مرد جنگی است.

بازخوانی این نگاشت‌ها دو بحث را به دنبال دارد؛ اول اینکه، این نگاشت‌ها همان
تعمیم‌های چندمعنایی هستند که برای گسترش و مفهوم‌سازی واژه انتزاعی «عشق» به
کار رفته‌اند و از نگاشت «عشق سلطان است»، استعاره‌پردازی شده که به‌نوعی از
مصادیق و ملزومات حکومت و قدرت در جامعه هستند. نکته دیگر اینکه، معشوق،
مردی جنگی فرض شده و مذکور بودن، هیچ مانعی بر سر راه این استعاره ایجاد نکرده
است و شاید درجه خشونت مرد و جنس مذکر در زبان فارسی بیشتر از زن و جنس
مؤنث است. همین موضوع باعث شده خشونت در عشق (سنگ‌دل بودن، زجر دادن
عاشق، خون عاشق را ریختن و...)، با این استعاره‌ها مفهوم‌سازی شود.

۴-۵. ابزارهای جنگ

برای مفهوم‌سازی عشق در زبان فارسی تلاش شده است از زیرمجموعه جنگ،
ابزارهایی قرض گرفته شود که با آن بتوان اعمال و اطوار جنگی معشوق را بیان کرد.
در زیر، تعدادی از این ابزارها که در خدمت بیان عشق قرار گرفته‌اند، ذکر می‌شوند:

تیر و تیردان: واژه‌هایی چون ناوک، خدنگ و... نیز باید در این زیرمجموعه در نظر گرفته شوند.

پشت صد صد پهلوان می‌بشکند / تیر یک یک غمزه جادوی تو (عطار: ۵۴۳)، تا ناوک غمزه تو دیدم / از ناوک تو سپر فکندم (همان: ۳۴۹)، خون ما ز ابرو و مژگان ریختی / تیر به زین در کمان نتوان نهاد (عراقی: ۶۲)، چو کمان ابروانش فکند خدنگ غمزه / چه کنم که جان نسازم سپر از پی خدنگش (همان: ۱۰۸).

کمانک: به چشم او کز ابروی کمان کش / به دل در تیر مژگانم می‌فکن (عطار: ۵۲۱)، ... که چشم و ابروی تو تیر در کمان دارند (عراقی: ۸۷)، چون کمان ابروان پر زه کند / پیش تیرش جان سپر خواهیم کرد (همان: ۷۴)، خون ما ز ابرو و مژگان ریختی / تیر به زین در کمان نتوان نهاد (همان: ۶۲).

تیغ، شمشیر، نیام، غداره: گه دام زلف انداخته گه تیغ مژگان آخته / صد حيله زین برساخته صد فتنه زان انگیخته (عطار: ۵۴۹)، چو بر جانم زدی شمشیر عشقت... (عطار: ۴۶۱)، ور بر آن عزمی که ریزی خون من / جز به تیغ خویش قربانم مکن (عراقی: ۱۴۵)، معشوق چو شمشیر جفا بر کشد از خشم / عاشق چه کند گر سر خود پیش ندارد (همان: ۶۹).

زنجیر: زلف چو زنجیر تو، حلقه به گوشم بکرد / حلقه زنجیر خود چون به در آورده‌ای (عطار: ۵۶۵)، که می‌داند که آن زنجیر زلفت... (همان: ۳۵۶)، چون پریشانی سر زلفت کند / سلسله بر پای جان نتوان نهاد (عراقی: ۶۲)، ... در سلسله شد پابند، آخر چه عقاب است این (همان: ۱۴۹).

خنجر و دشنه: خنجر خون‌ریز او خونم بریخت / ناوک سر تیز او جانم بخت (عطار: ۱۸۰)، دشنه چشمت اگر خونی بریخت / جان من آسوده از دشنام تو (همان: ۵۳۷).

کوس، طبل و دهل: کوس، وسیله‌ای بود که همراه سپاه برای شروع جنگ‌ها یا تهییج سربازان برای حمله کردن، با ضرب آهنگ‌های متفاوت نواخته می‌شد.

فرش بقا انداخته، کوس فنا بناخته/ میزان عزت ساخته، پیش سپاه آویخته (عطار: ۵۵۰)، آوازه وصال تو کوس ابد زده/ مشاطه جمال تو لطف ازل شده (عراقی: ۱۵۴).
زره، جوشن: عاشقان چون سپر بیفکنند/ زره زلف چند پیوندی (عطار: ۵۷۷)، چون پُردلان عالم پیشت سپر فکنند/ با زخم ناوک تو هر جوشنی چه سنجد (همان: ۲۳۲).

کمند: اگر نبود کمند طره او/ که یارد سوی خود هرگز کشیدش (عطار: ۳۹۵)، تا دل ما در سر زلف تو شد/ کار ما جز با کمند و دام نیست (عراقی: ۵۷)، دل گرفتار کمند زلف تو/ جان شکار غمزه جادوی تو (همان: ۱۵۱).

برای استعاره‌های فوق، می‌توان نگاهی‌هایی به شرح زیر در نظر گرفت:

عشق سنان انداختن است. عشق شمشیر زدن است.

عشق سپر انداختن است. عشق با تیر زدن است.

عشق زنجیر کردن است. عشق به کمند کشیدن است.

ساماندهی واژه انتزاعی عشق در قالب ابزار جنگی و اشیای فیزیکی، امکان توصیفی متفاوت و گوناگون را به دست می‌دهد. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، تمام این مصادیق، از ضروریات داشتن نیروی نظامی است که آن نیز مستلزم داشتن ابزارآلات جنگی است و همگی این‌ها در محدوده نگاهت «عشق سلطان است» قرار می‌گیرد. این نگاهت نیز خود گسترش یافته نگاهت مرکزی «عشق انسان است» می‌باشد.

۶. غزلیات منتخب

تمام شواهدی که در بالا ذکر شد، انتخاب شده از بین ابیات متعددی بود و خواننده، دقیقاً نمی‌داند میزان استفاده از واژگان جنگ در غزلیات چقدر است. به‌همین دلیل، در زیر، دو غزل از دو شاعر مذکور انتخاب شده تا در این دو غزل، استعاره فوق مشخص شود. گاه تعداد این کلمات در یک غزل آن‌قدر زیاد است که

اگر آن‌ها را خارج کنیم، غزل به هم می‌ریزد. این موضوع در مورد اغلب غزل‌های فارسی صدق می‌کند.

۶-۱. عطار

ای چشم بد را برقی بر روی ماه آویخته
ماه است روی خرمّت، دام است زلف پرخمت
فرش بقا انداخته، کوس فنا بنواخته
مردان ره را بارها، بر لب زده مسمارها
شمع طرب افروخته، تا راز شمع آموخته
ای داده در دل‌ها ندا، تا کرده دل‌ها جان فدا
عطار این تفضیل دان، وین قصه بی‌تأویل دان

صد یوسف گم‌گشته را زلفت به چاه آویخته
دل‌ها چو مرغ اندر غمت، از دامگاه آویخته
میزان عزّت ساخته، پیش سپاه آویخته
پس جمله را بر دارها، از چار راه آویخته
دل بی‌جنایت سوخته، جان بی‌گناه آویخته
سرهای پیران هدی، بر شاهراه آویخته
عالم یکی قندیل دان، ز ایوان شاه آویخته

(عطار: ۷۰۹/غ ۷۰۹)

۶-۲. عراقی

چنین که غمزه تو، خون خلق می‌ریزد
فتور غمزه تو، صد هزار صف بشکست
ز چشم جادوی مرد افکن شبه رنگت
فروغ عشق تو تا کی، روان من سوزد
مرنج، اگر سر به زلف تو در آویزم
ترا، چنانکه تویی، تا کسیت نشناسد
اگر چه خون عراقی، بریزی از دیده

عجب نباشد، اگر رستخیز انگیزد
که در میانه، یکی گرد بر نمی‌خیزد
جهان، اگر بتواند، دو اسبه بگریزد
فریب چشم تو، تا چند خون من ریزد؟
که غرقه هر چه ببیند، در او بیاویزد
رخ تو هر نفسی، رنگ دیگر آمیزد
به خاک پای تو، کز، عشق تو نپرهیزد

(عراقی، ۱۳۸۲: ۷۸-۷۹)

نتایج بررسی زبان‌شناسان شناختی نشان می‌دهد که بخش اعظمی از زبان شعر، شامل استفاده از استعاره‌های مفهومی روزمره و متعارفی است که در دل و جان ادبیات نفوذ کرده، به طوری که حتی شاعرانی که هرگز تیر و کمان به دست نگرفته‌اند یا اصلاً ندیده‌اند، در غزلیات خود، از آن صحبت می‌کنند. به کاربردن الفاظ حوزه جنگ در غزل فارسی، چنان معمول است که ناخودآگاه، صحنه عشق شبیه به میدان جنگ به نظر می‌رسد که در آن، عاشق و معشوق دائم در نزاع‌اند. پس شعرا از طریق بازنگری

شاعرانه و خلاقانه، استعاره‌های معمولی را با روش‌هایی مانند بسط، تفصیل، پرسش و ترکیب، در اشعار خود می‌پرورند و استعاره‌های تازه خلق می‌کنند (زولتان کوچش، ۱۳۹۶: ۹۱-۹۲).

همچنان که در شواهد فوق پیداست، شاعران برای بیان عشق، از بهترین قالب شعری، یعنی غزل استفاده کرده‌اند. اگرچه این لغت در معنی عشق‌بازی و هم‌صحبتی با زنان است و در اصطلاح نیز به اشعاری با مضامینی همچون عواطف و احساسات، جمال و کمال معشوق و گله از زمانه، گفته می‌شود (فتوحی، ۱۳۸۵: ۵۹)، ولی بدین معنی نیست که معشوق نمی‌تواند خدا، مرد و... باشد؛ چون شاعران منتخب این تحقیق جزء عرفا هستند و از اشعارشان چنین برداشت می‌شود که معشوق مورد نظرشان خداوند است و هر چه که بیان کرده‌اند، مراحل سیر و سلوکشان بوده است. به عبارتی دیگر، دریافتِ شناختیِ عشق الهی در چارچوب تجربه‌های عشق زمینی میسر گشته و عشق زمینی هم در قالب استعاره‌های واسطه‌گر و یاریگر جنگ بیان شده است.

تأثیر عشق بر آدمی در سه بُعد جسمی، روحی - روانی و مادی اوست و در صورت وقوع، نتایج و پیامدهایی را نیز به دنبال خواهد داشت که بعضی از این آثار و پیامدها، هم در حین جنگ و هم در پایان جنگ، قابل رؤیت‌اند. از آنجاکه عشق و روح، هر دو واژگانی انتزاعی‌اند و قابلیت درک آن‌ها برای مخاطب بدون واژگان ملموس امکان ندارد، شاعران برای نشان‌دادن و درک یک مفهوم ذهنی (عشق) بر یک مفهوم ذهنی دیگر (روح)، از کامل‌ترین حوزه‌ی الفاظ استفاده کرده‌اند که از همه‌ی جهات، ویژگی پوشش و احاطه بر قلمرو غیرحسی عشق را داشته باشد.

در فرهنگ اجتماعی و ارزشی جامعه گذشته، عاشق به علت رفتارهای هنجارشکنانه و عبور از حد و مرزهای متعارف اجتماع، مورد مذمت قرار می‌گرفت و معشوق به دلیل در پرده و حجاب بودن، مورد ستایش و تحسین بود. نظام ارزشی حاکم بر جامعه، ظهور عشق را به رسمیت نمی‌شناخت. باید علل این کتمان عشق را در باورهای مذهبی جست‌وجو کرد. از طرفی ظهور فرقه‌هایی همچون ملامتیه که به انجام رفتارهای

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۵۳
غیرشرعی و عرفی معروف‌اند، باعث آشکارشدن این رفتارها می‌شد (زرقانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۰-۵۱).

بر اساس گفته‌ی احمد غزالی در سوانح العشاق «عاشقی همه اسیری و معشوقی همه امیری، میان امیر و اسیر گستاخی چه مناسب است؟» (۱۳۵۹: ۴۶). معشوق در اعمال و رفتارش جنگجویی است که با ابزارآلات خود مشغول جنگیدن با عاشق است. در حیطة اعمال، معشوق به صورت شخصیتی قدرتمند، نابودگر، فرمانده، صف‌شکن و... ظاهر می‌شود که با انواع حیل‌ها و ترفندها مثل فریب دادن، زهر دادن و... می‌گُشد، زخمی می‌کند، می‌سوزاند و... عاشق نیز سرباز ضعیفی است که در موضع ناتوانی و تسلیم، همواره از ناحیه‌ی معشوق مورد هجوم قرار می‌گیرد، مجروح یا کشته می‌شود یا کارش به اسیری، آوارگی، جانبازی و غرامت می‌انجامد. رابطه‌ی بین عاشق و معشوق، مبنای درستی ندارد و مسیری دو طرفه را ترسیم نمی‌کند. معشوق، غارتگر و سارقی است که هستی عاشق را که دل اوست، سرقت می‌کند؛ ولی عاشق درحالی که می‌داند معشوق، بی‌وفا و عهدشکن است، به او اعتماد می‌کند و باز خواهان اوست. باید ریشه‌ی این تفکرات را در محیط اجتماعی- فرهنگی آن زمان جست‌وجو کرد. در حیطة رفتاری، معشوق از زیبایی‌های چهره‌ی خود، مثل چشم، مو، مژه، لب، نگاه و اطوارهای عاشقانه‌اش استفاده می‌کند که نمود عینی آن در اشعار، خنجر، دشنه، زنجیر، تیر، کمان و... است. همان‌طور که این ابزار در میدان جنگ علیه لشکر یا فرد مقابل مورد استفاده قرار می‌گیرد، علیه عاشق نیز به کار گرفته می‌شود.

نقطه‌ی آغاز جنگ واقعی، تجاوز دشمن (چه لفظی و چه عملی) به کشور یا طرف مقابل است. اگرچه در لحظه‌ی ورود، عاشق در موضع قدرت قرار دارد، در طول این مبارزه، در جایگاه شکست قرار گرفته، حتی با انواع ترفندها، شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌های معشوق، حاضر به عقب‌نشینی و ترک میدان نیست. تعصّب او به معشوق، همچون تعصّب یک جنگاور به وطن است که باعث پایداری او در سرزمین عشق می‌شود. گستره‌ی واژگانی جنگ حتی توانسته مکان جنگ بین عاشق و معشوق را نیز

زیر پوشش خود بگیرد. محل تلاقی و برخورد نگاه معشوق، باعث به وجود آمدن میدان و شروع جنگ می‌شود که در صورت بی‌توجهی معشوق نسبت به عاشق، موجبات نالیدن و عجز و لابه‌اش را فراهم می‌آورد. مکان دانستن عشق نیز از خرده‌استعاره‌هایی است که قسمتی از عشق را مفهوم‌سازی کرده است.

برخی از استعاره‌های به‌کاررفته در متن، از دید مخاطب دووجهی است؛ یعنی هم بار معنایی مثبت و هم منفی دارد. به‌عنوان مثال، اعمالی چون سوختن، بر دار شدن، شورش کردن، ناسزا گفتن و... در ظاهر، مفاهیمی منفی هستند؛ ولی درحقیقت، عاشق برای رسیدن به وصال معشوق، انجام آن را لازم و ضروری دانسته، ابایی از آن ندارد یا انجام برخی از کارهای نابهنجار از طرف معشوق نیز از نظر او کاری معمول و مطابق عرف است. تعدادی از استعاره‌ها نیز تک‌وجهی‌اند که هم از دید مخاطب و هم از دید عاشق، فقط مثبت یا فقط منفی‌اند. به‌عنوان نمونه، جان نثار کردن و خلف وعده کردن، به‌ترتیب، از این دسته‌اند.

شایان ذکر است اگرچه پاره‌ای از استعاره‌های موجود در جنگ به‌صورت مجزاً می‌توانند به عوامل غیرمرتبط با جنگ نیز در ارتباط باشند، به‌عنوان نمونه، برای خون گریستن، خون دل خوردن و دل سوختن، می‌توان علل متفاوتی مثل بیماری، غصه، عوامل طبیعی و... را ذکر کرد؛ ولی جمع‌شدن همگی این استعاره‌ها در قلمرو ذهنی عشق برای درک بهتر و عمیق‌تر این مفهوم بوده است. به‌طور خلاصه، خرده‌استعاره‌ها نقش تکمیل‌کنندگی را در بیان احوالات انتزاعی عشق داشته‌اند.

۷. مبانی فرهنگی مفهوم‌سازی «عشق به‌مثابه جنگ است»

اگر قبول کنیم که یکی از کارکردهای شعر، کارکرد عاطفی آن است و ارجاعی برون‌زبانی ندارد، باید این را نیز قبول کنیم که شعر نوعی زبان است که کارکردش متفاوت است. هر زبانی در بین مردم رشد می‌کند و بعدها به مرحله‌ای می‌رسد که گاه کارکرد عاطفی پیدا می‌کند. زبان مردم یا همان زبان محاوره‌ای، زبانی است که

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۵۵
آغازگاه شعر است. برای بررسی معانی یک لغت در شعر، مجبوریم به سراغ زبان خودکار و محاوره‌ای برویم. در زبان فارسی چه اتفاقی افتاده است که جنگ و نزاع این چنین مشبه‌به عشق شده است؟ برای یافتن پاسخی برای این پرسش، می‌توان دو فرضیه مطرح کرد:

۱. اقلیم ایران می‌تواند در شکل‌گیری این استعاره نقش داشته باشد؛
۲. خاطرخواهی‌ها و ازدواج‌هایی که همراه با زور و قشون‌کشی بوده، در شکل‌گیری این استعاره نقش داشته است.

برای بررسی فرض اول، باید گفت اقلیم ایران از آن دسته اقلیم‌هایی است که علاوه بر قدمت، از تنوع قومی فراوانی نیز برخوردار بوده است. جنگ‌های طبیعی، یعنی جنگ با طبیعت و حیوانات، همیشه همراه انسان بوده، زندگی و کار انسان ابتدایی جنگ بوده است؛ برای مثال، شخم‌زدن زمین و کاشتن دانه در آن، یعنی جنگ با زمین یا محافظت مزرعه از سیل و طوفان، خود نوعی جنگ است. علاوه‌براین، جنگ‌های انسانی هم همواره در زندگی او حضور داشته است.

از آغاز تاریخ، ایران همواره با جنگ، نزاع، طغیان‌ها و کشتارها همراه بوده است. وجود چندین تهاجم از آسیای میانه، هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام، گواه این حقیقت است که ایران، به‌ویژه از شرق کشور، همواره موردتاخت‌وتاز قرار داشته است. این تاخت‌وتازها چنان در نهاد مردم ایران جای گرفته است که کمترین تلخی در دوستی را به جنگ تشبیه می‌کنند. شاید تلخ‌کامی‌های معشوق، چندان با مزاج عاشق سازگار نبوده و عاشق این تلخ‌کامی را نوعی جنگ فرض کرده است. امروزه در زبان فارسی، اگر دو دوست، قدری از هم دلخور باشند یا با همدیگر صحبت نکنند، می‌گویند «قهر کرده‌اند». در زبان فارسی برای قهر، معانی «چیره شدن، غلبه کردن، خوار کردن، خشم، غضب، تنبیه کردن، عذاب کردن» آمده است (نک: لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین). یا لغت «متارکه» که یکی از معانی آن، کنار گذاشتن و ترک جنگ است، برای جدایی زن و شوهر به کار می‌رود (نک: فرهنگ سخن). به

معنای کلمه «تمکین» که یک اصلاحی حقوقی است و در مورد حقوق زن و شوهر به کار می‌رود نیز باید توجه داشت؛ در این واژه نیز گویا رابطه زن و شوهر، به نوعی قهر و سلطه تشبیه شده است. اگر به واژه‌هایی از این قبیل بیندیشیم، بیشتر متوجه قرض‌گیری حوزه عشق از حوزه جنگ می‌شویم.

طبیعتاً در زمان ابراز عشق از طرف عاشق، معشوق باحیای شرقی، خشم و عتاب کرده، با تندی به عاشق نگاه خواهد کرد و حرکت عاشق را نوعی گستاخی فرض می‌کند. این کار ممکن است تلخی‌هایی در پی داشته باشد و بر چهره‌اش غضب بنشانند و مدت‌ها از عاشق فاصله بگیرد تا عاشق خیال نکند معشوق به آسانی دست‌یافتنی است. بنابراین، همین حرکات غضب‌آلود معشوق، تعبیر به جنگ می‌شود و عاشق باید منتظر صلح باشد.

بر اساس این فرض، وقتی اهل زبان بخواهند حرکات بین عاشق و معشوق را بیان کنند، به‌ناچار شبیه‌ترین حرکت، همان جنگ‌های بیابان‌گردهایی است که گاه و بی‌گاه ایران را ناامن می‌کردند. البته باید گفت که نگارندگان این مقاله، در مورد عشق در سایر زبان‌ها تحقیقی انجام نداده‌اند تا مشخص شود که آیا واقعاً در زبان‌های دیگر نیز عشق و اطوار آن به جنگ تشبیه شده است یا خیر. این خود می‌تواند موضوعی تطبیقی برای تحقیقی مستقل باشد و به زبان‌شناسی شناختی کمک فراوانی کند.

طبق فرضیه دوم، خاطره جنگ‌ها و قشون‌کشی‌هایی که در ایران برای بردن عروس انجام شده، می‌تواند در ناخودآگاه جمعی ذخیره و به یک الگو تبدیل شده باشد تا در آینده، تمام حرکات ریز و درشت و عتاب‌آلود به آن تشبیه شود. ربودن دختر قبل از نامزدی یا حتی در حین نامزدی، آن قدر تأثیرگذار است که می‌تواند سال‌ها در ذهن عاشق و معشوق و تمام اهل زبان باقی بماند و به جنگ‌های قبیله‌ای و دامنه‌داری منجر شود.

آنچه در این بخش ذکر شد، فقط دو فرضیه بود تا نشان دهد دلایل احتمالی این استعاره‌ها چیست و چرا فضای عشق، نوعی جنگ تصور شده است. طبیعی است که

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۵۷
برای رسیدن به نظر قطعی، تحقیق فراوانی نیاز است و چنین فرضیه‌هایی فقط می‌تواند
کورسویی برای تحقیقات بعدی باشد.

نتیجه

ذهن بشر برای درک و بیان هستی، به پاره‌ای از ابزارهای زیستی و شناختی نیاز دارد. اگر بخش فیزیکی مغز انسان را ابزار زیستی فرض کنیم، بخش شناختی او را می‌توانیم مجموعه فرآیندهایی در نظر بگیریم که باعث شناخت او از هستی و زندگی پیرامون او می‌شود. امروز اثبات شده است که تفکر بدون استفاده از استعاره، سخت است؛ چراکه فقط مواردی در ذهن بشر جای می‌گیرند که مصداقی، عینی و فیزیکی‌اند و موارد معنوی، انتزاعی و غیرمادی در ذهن بشر جای نمی‌گیرند؛ چون شکلی ندارد و بشر هنگام مواجهه و فهم آن، نیاز به بیان آن در قالب مفاهیم ملموس دارد. بدین دلیل، همواره ذهن انسان سعی دارد با ترفندهایی امور انتزاعی عالم را با امور مصداقی و مادی بشناسد. یکی از این موارد انتزاعی، عشق است. در زبان و ادبیات فارسی، عشق را با امور مادی دیگر مقایسه کرده و به ذهن سپرده‌اند؛ اما آنچه بیش از همه در این حوزه دیده می‌شود، آن است که عشق، جنگ فرض شده و استعاره «عشق جنگ است»، شکل گرفته است. در این استعاره، عاشق و معشوقی که گاه عهد و پیمان یکدیگر را نادیده می‌گیرند، بی‌وفایی می‌کنند، دل یکدیگر را می‌شکنند و از هم دوری می‌جویند، جنگجویانی فرض شده‌اند که در حال جنگ با همدیگر هستند. در ظاهر شاید کسی باور نکند که لطیفه روحانی عشق، جنگ که امری خشن است، فرض شود، اما حقیقت آن است که در ادبیات فارسی و حتی در زبان فارسی، عاشق، «کشته» و «مرد» معشوق است و اغلب صفات و اعمالی که برای جنگجویان در نظر گرفته شده، برای عاشق و معشوق نیز آمده است.

«عشق جنگ است» را می‌توان یک کلان‌استعاره در نظر گرفت، که استعاره‌های ریز بسیاری از دل آن خلق شده‌اند. در شکل‌گیری این کلان‌استعاره و استعاره‌هایی

شبهه آن، علل مختلفی وجود دارد که در این مقاله دو فرض بررسی شد: یکی اقلیم خاص ایران که همواره محلی برای تاخت و تازها بوده و دیگری خاطره خاطرخواهی‌ها و ازدواج‌هایی که همراه با زور و قشون‌کشی بوده است. به‌هرحال، مهم درک این رابطه است که از آغاز با جنگ، مفهوم‌سازی شده است. اگر مجموع عوامل زیستی و فرهنگی - اجتماعی را بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که در گذشته، هیچ چیزی بیشتر از جنگ نتوانسته، شبهه عشق باشد. اگر امروزه بخواهند عشق را مفهوم‌سازی کنند، شاید دیگر از حوزه جنگ کمک نگیرند و از حوزه‌هایی دیگر مثل سیاست کمک بگیرند. یافتن چنین استعاراتی در ادبیات فارسی، ما را با ذهن مردم ایران بیشتر آشنا می‌کند که چرا این حوزه مبدأ را درباره عشق انتخاب کرده‌اند. همچنین با جمع‌آوری استعاره‌های دیگر عشق می‌توانیم دریابیم که نظر مردم ایران در روزگار گذشته و حال درباره عشق چیست.

منابع

- افراشی، آریتا و تورج حسامی (۱۳۹۲)، تحلیل استعاره‌های مفهومی در یک طبقه‌بندی جدید با تکیه بر نمونه‌هایی از زبان‌های فارسی و اسپانیایی، دوفصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال ۳، شماره ۵، بهار و تابستان، صص ۱۴۲-۱۶۵.
- افراشی، آریتا، حسامی، تورج و بناتریس سالاس (۱۳۹۱)، بررسی تطبیقی استعاره‌های جهتی در زبان اسپانیایی و فارسی، فصلنامه جستارهای زبانی، دوره ۲، شماره ۴ (پیاپی ۱۲)، زمستان، صص ۱-۲۳.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ سخن، ج ۲، تهران: سخن.
- ایمانیان، حسین و زهره نادری (۱۳۹۲)، استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی، فصلنامه پژوهش‌نامه نهج البلاغه، سال ۱، شماره ۴، زمستان، صص ۴۷-۹۲.
- بهنام، مینا (۱۳۸۹)، استعاره مفهومی نور در دیوان شمس، فصلنامه نقد ادبی، سال ۳، شماره ۱۰، تابستان، صص ۹۱-۱۱۴.
- پورابراهیم، شیرین و دیگران (۱۳۹۱)، بررسی معنی‌شناختی استعاره صورت در زبان قرآن، فصلنامه لسان مبین، سال ۴، دوره جدید، شماره ۹، پاییز، صص ۱-۱۸.

مفهوم‌سازی‌های استعاری و مبنای فرهنگی آن در ادبیات فارسی _____ ۲۵۹

- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۰)، *اسرار البلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- داوری اردکانی، رضا و همکاران (۱۳۹۳)، *زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی*، ج ۲، تهران: هرمس.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- زرقانی، سیدمهدی و همکاران (۱۳۹۳)، *تطور استعاره عشق از سنایی تا مولانا*، دوفصلنامه ادبیات عرفانی، سال ۶، شماره ۱۱، پاییز و زمستان، صص ۴۳-۷۹.
- زرین‌فکر، مزگان و همکاران (۱۳۹۳)، *استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد*، دوفصلنامه ادبیات عرفانی، سال ۵، شماره ۹، زمستان، صص ۱۳۷-۱۷۲.
- صفوی، کورش (۱۳۸۲)، *بحثی درباره طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی*، نامه فرهنگستان، دوره ۶، شماره ۱، تابستان، صص ۶۵-۸۵.
- عراقی، شیخ فخرالدین (۱۳۸۰)، *دیوان اشعار*، مقدمه و تصحیح اسماعیل شاهرودی، ج ۴، تهران: فخر رازی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۶)، *دیوان اشعار*، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، تهران: نگاه.
- غزالی، احمد بن محمد (۱۳۵۹)، *سوانح العشاق*، بر اساس تصحیح هلموت ریتز، با تصحیحات جدید و مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، *فارسی عمومی، درس‌نامه دانشگاهی*، ج ۱۰، تهران: سخن.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۹)، *استعاره و شناخت*، تهران: فرهنگان.
- قوام، ابوالقاسم و زهره هاشمی (۱۳۹۱)، *امید و ناامیدی در بوف کور، تحلیل مفاهیم انتزاعی بوف کور بر اساس نظریه استعاره مفهومی*، فصلنامه نقد ادبی، سال ۵، شماره ۲۰، زمستان، صص ۱۴۳-۱۷۰.
- کریمی، طاهره و ذوالفقار علامی (۱۳۹۲)، *استعاره مفهومی در دیوان شمس بر مبنای حس کنش خوردن*، فصلنامه نقد ادبی، سال ۶، شماره ۲۴، زمستان، صص ۱۴۳-۱۶۸.
- کوچش، زولتان (۱۳۹۶)، *استعاره، مقدمه‌ای کاربردی*، ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی، تهران: آگاه.
- گلفام، ارسلان و فاطمه یوسفی‌راد (۱۳۸۱)، *زبان‌شناسی شناختی و استعاره*، تازه‌های علوم شناختی، سال ۴، شماره ۳، صص ۵۹-۶۴.
- مازہ پوا، یلنا (۱۳۹۳)، *بررسی تطبیقی مفهوم دل بر اساس نظریه استعاره مفهومی در تعابیر مصطلح فارسی و اوکراینی*، فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی، سال دوم، شماره اول، زمستان، صص ۹۰-۱۰۱.

- معین، محمد (۱۳۷۵)، **فرهنگ فارسی**، تهران: امیرکبیر.
- موسوی، سیده فاطمه (۱۳۹۲)، **استعاره مفهومی در قطعه‌ای به زبان خنتی**، پژوهش‌های زبانی، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱۱۲-۱۲۷.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹)، **نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون**، فصلنامه ادب‌پژوهی، شماره ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- _____ (۱۳۹۲)، **مفهوم ناکجاآباد در دو رساله سهروردی بر اساس نظریه شناختی**، فصلنامه جستارهای زبانی، دوره ۴، شماره ۳ (پیاپی ۱۵)، پاییز، صص ۲۳۷-۲۶۰.
- هوشنگی، حسین و محمود سیفی پرگو (۱۳۸۰)، **استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی**، پژوهش‌نامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره ۳، تابستان، صص ۳۴-۹.
- ویسی حصار، رحمان و دیگران (۱۳۹۲)، **پنج کلان‌گوی استعاری در رباعیات اصیل خیام**، دوفصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال ۳، شماره ۶، پاییز و زمستان، صص ۹۰-۱۰۴.